

«اصول اربعماه»

نوشته: علامه محمد حسین حسینی جلالی

ترجمه: جویا جهانبخش

درآمد ترجمان

قال الصادق - علیه السلام - : «اغْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا»^۱
 اگرچه «حدیث»، مادر بسیاری از علوم اسلامی، یا همه آنهاست^۲، مانند قرآن در
 مظلومیتی عظیم به سر می‌برد؛ و شاید بیش از قرآن؛ زیرا سخن از مہجوریت و مظلومیت
 «کتاب خدا» بر سر زبان‌ها هست، ولی حتی حدیث مظلومیت «حدیث» کمتر به گوش
 می‌رسد. این ستم‌دیدی دو چندان تا خانه‌های پیشینه‌مند دانش دین، یعنی حوزه‌های
 علمیّه، نیز دامن گسترده است.

چنان است که پنداری نقل و نشر و تدوین و نقد و تقویم و شرح و ترجمه «حدیث»
 برای دین پژوهان اشتغالی فرعی است! یا افق بیکران احادیث در محدوده «طهارت» تا
 «دیات» بسته شده!!!...

... باری، چون «حدیث» در فرآیندی تاریخی و زمانمند، صدور و نقل و تدوین یافته،
 مواجهه ژرف امروزین با دریا‌های تابناک احادیث شریف، همانا در گرو تحصیل معرفتی
 مبسوط از بدایت تا نهایت مسیر تاریخی این احادیث است.

و اگر کسی بخواهد دریافتی صحیح و پالوده از سیر تدوین حدیث در تشیع فرا دست

۱ - نگر: منية المرید، تحقیق رضا مختاری، ص ۳۷۲.

۲ - از پیام آیه الله سید علی خامنه‌ای - مدّ ظلّه - به مناسبت گشایش مؤسسه فرهنگی دار الحدیث (مورخ
 ۱۳۷۴/۸/۲۲ ه.ش).

آرد، از همان آغاز با نام پُر تداول و شکوهمند «اصول اربعمأة»/ «اصل‌های چهارصدگانه» روبرو می‌گردد که مع الأسف، چون دستاوردها و سایه روشن‌های بسیاری از دیگر ادوار فرهنگ اسلامی، ناپژوهیده مانده، و چند و چون نسبت آن با حدیثنامه‌های موجود شیعه، آن گونه که می‌باید، ایضاح نگردیده است.

پرسمان چستی و چون و چند این «اصل‌ها»، از مهم‌ترین پرسش‌ها و بنیادی‌ترین خشت‌های بنای شناخت و پژوهش پیشینه جوامع حدیثی ما و آبشخورهای آنهاست. نه تنها از دیدگاه خاص محدثان، بلکه از حیث تاریخ فرهنگی تشیع، پرسمان «اصول اربعمأة» سخت کاویدنی می‌نماید، زیرا این «اصل‌ها» نمودار بخشی از تکاپوهای فرهنگی شیعه است و به ویژه با جهاد فرهنگی اهل بیت - علیهم السلام - پیوندی ناگسستنی دارد. اوج نهضت فرهنگی و آموزشی معصومان - علیهم السلام - در روزگار امام باقر و امام صادق - صلوات الله علیهما - خودنمایی می‌کند.

آن گونه که گفته‌اند، تنها احادیثی که از این دو بزرگوار - علیهما السلام - مأثور گردیده، از مجموع احادیث روایت شده از پیامبر اکرم و ده امام دیگر - صلوات الله علیه و علیهم أجمعین - بیشتر است؛^۱ و تدوین «اصول» هم - چنان که معروفست - با این نهضت شگرف مرتبط و یکی از ثمرات بیشمار آن بشمار است.

با رویکرد به اهئیت فوق العادة «اصول»، کاوش در چستی و کَم و کیف آنها ضرور می‌نماید و از این رو عنایت فراگیر به جزئی‌ترین اطلاعات و آگاهی‌های این حوزه هم بر تافتنی است.

رسالة الأصول الأربعمأة - که ترجمه فارسی آن تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد - از روشنگرترین نوشتارهای معدودی است که پژوهندگان عصر ما حول این پرسمان شالوده‌سان پدید آورده‌اند. اگرچه هنوز اطلاعات ما از «اصول» بسیار قلیل است و جای بحث‌های فراوان، به ویژه درباره درونمایه «اصول»، باقی و خالی است، می‌توان از طریق رساله مورد بحث، فی الجمله آگاهی مستندی در باب «اصول» حاصل کرد.^۲

۱ - نگر: شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۲۰۹.

۲ - می‌توان از پاره‌ای پندارهای بی اساس و مدعاهای خیالی و واهی (مانند آنچه مطرح شده در سیمرغ و سی مرغ، دکتر علینقی منزوی، ج ۱، صص ۱۶ و ۱۵) شانه تهی کرد، و سبکبار آماده پژوهش در لایه‌های عمیق‌تر موضوع شد.

ما متن رساله را از مجموعه مقالات نویسنده ارجمند آن، موسوم به مع الكتب،^۱ برگرفته ایم و ترجمه خود را با چاپ دیگر رساله در دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة^۲ سنجیده ایم. زین رو، امیدواریم که حتی المقدور، از اثرگذاری نادرستی های چاپی معمول، در متن مترجم کاسته باشیم.

اگر نشر پارسی کرده رساله ممتع استاد جلالی - ائده الله تعالی - ولو در یک طالب علم - شوقی برای جستن و دانستن بیشتر در این ابواب برانگیخته باشد، ترجمان، سعی خویش را مأجور می داند - ونسأل الله التوفیق!

بنده خدا: جویا جهانبخش (عفی عنه)



۱ - مع الكتب، محمد حسین الحسینی الجلالی، 1417 / 1996، Chicago، The open school.
 ۲ - دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، (السید) حسن الامین، دارالتعارف، ط ۵، ج ۳، صص ۱۰۳ - ۱۱۷.

«اختلف السلف من الصحابة و التابعين في كتابة الحديث فكلها طائفة... و اباها طائفة و فعلوها منهم... علي و ابنه الحسن...» (پیشینیان، از صحابیان و تابعان درباره نگارش حدیث اختلاف کرده‌اند؛ گروهی آن را ناپسند داشته‌اند... و گروهی آن را روا داشته و بدان دست یازیده‌اند که از ایشانند... علی و پسرش حسن [علیهما السلام]...).^۱

اهل بیت - علیهم السلام - آن اندازه که شرایط به ایشان اجازه می‌داد، به شیوه‌های مؤثر، از خطب و رسائل و حکم تا پاسخ پرسش‌های گوناگون درباره عقیدت و شریعت، به نشر فرهنگ اسلامی پرداختند.

در تاریخ شیعه، کتاب علی - علیه السلام - آغاز تدوین حدیث در اسلام به شمار می‌رود. این کتاب هفتاد ذراع بوده و به نام «جفر» و «الجامعه» هم وصف شده است. همچنین در صحیح بخاری^۲ از «صحیفه علی - علیه السلام -» مطلب نقل شده است. گاه یک صفحه این کتاب تنها در موضوع دیات بوده است؛ از این رو امام - علیه السلام - آن را نزدیک شمشیر خویش می‌گذاشته است. از امام باقر - علیه السلام - روایت شده که فرمود: «یا بنی! قم فاخرج کتاب علی - علیه السلام - فاخرج کتاباً مدرجاً عظیماً ففتحہ و جعل ینظر فیہ».

استاد ما، علامه طهرانی، گفته است: «این نخستین کتابی است در اسلام که از کلام بشر نوشته شد، به املاي نبی - صلی الله علیه و آله - و خطّ وصی... و پاره‌ای از این امالی بعینه تا امروز در کتاب‌های شیعه موجود است؛ و این از دهش خدای بزرگ است. آن بخش را شیخ صدوق، ابوجعفر بن بابویه، در مجلس شصت و ششم از کتاب امالی‌اش آورده و مشتمل است بر بسیاری از آداب و سنن و احکام حلال و حرام. قریب به سیصد بیت است. صدوق آن را به اسناد خود از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده و آن حضرت آن را از آن کتاب که املاي رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و به خط علی بن ابی طالب - علیه السلام - بوده گرد آورده‌اند...»^۳ حضرت صدیقه، فاطمه زهرا - علیها السلام - نیز

۱ - این سخن جلال الدین سیوطی درگذشته به سال ۹۱۱ ه.ق. است در تدریب الزاوی، ۶۹/۱، چاپ قاهره، ۱۳۸۳ ه.ق.

۲ - ج ۱، ص ۹، ج قاهره، ۱۳۱۴ ه.ق.

۳ - رجوع کنید به: الدررمة ۳۰۷/۲، و امالی الصدوق، صفحه ۳۷۸.

مصحف داشته‌اند که گویا دربردارندهٔ انواع تفسیر و تأویل بوده است.

در روزگار امامین سبطین - علیهما السلام - ناآرامی و پریشانی در جامعهٔ اسلامی همه‌گیر شد و در نتیجه فعالیت علمی، اگرچه از میان نرفت، کاهش یافت.

پیش ازین سخن سیوطی را در این باب که امام حسن - علیه السلام - از کسانی بودند که نگارش حدیث را روا داشتند و بدان دست یازیدند، آوردیم. از امام حسین - علیه السلام - نیز معارف فراوانی روایت شده است.

امام زین العابدین - علیه السلام - *الصحیفة الکاملة و رسالة الحقوق* را دارند. امام باقر - علیه السلام - *تفسیر القرآن* دارند. ابن ندیم این اثر را نخستین کتابی می‌داند که شیعه در دانش تفسیر تصنیف کرده است و می‌گوید: «رواه عنه ابوالجارود زیاد ابن المنذر رئیس الجارودية الزیدية»^۱.

امام صادق - علیه السلام - *توحید المفضل، الاهلیلجة و رسالة ألی النجاشی و...* را دارند.

همچنین بزرگان شیعه در تألیف کوشا بوده‌اند؛ از جمله ابورافع القبطی (درگذشته به سال ۳۰ ه.ق.) که *السنن و الأحکام* دارد و جابر بن عبدالله انصاری (۷۸ ه.ق.) که *صحیفة* دارد و سلیم بن قیس هلالی عامری که کتاب *السقیفة* دارد.

حدیث نزد شیعه تا روزگار امام صادق - علیه السلام - که جنبش علمی فراگیر و فعال شیعه آغاز گردید، در حالت تطوّر بود. در این روزگار رساله‌های ویژه‌ای پدید آمدند که به نام «*الأصول الأربعمأة*» شناخته می‌شوند و ما می‌کوشیم به بررسی آنها بپردازیم؛ امید آن که ثمربخش باشد.

فعالیت فرهنگی شیعه در روزگار امام صادق - علیه السلام - به چکاد خود رسید. این در زمانی بود که فترت انتقال حکومت از امویان به عباسیان پیش آمد و فشار سیاسی از عموم شیعیان برداشته شد و اهل علم و معرفت از هر سو به مدرسهٔ امام صادق - علیه السلام - شتافتند تا آن جا که شمار راویان از آن حضرت به چهار هزار تن رسید.

گروه انبوهی از ایشان به ضبط آنچه به طور شنیداری (/سماعاً) از امام - علیه السلام - روایت می‌کردند، در کتابی خاص، در موضوعات فقه و تفسیر و عقاید و... پرداختند.

در تاریخ شیعه، این کتاب‌ها به نام «اصول» شناخته، و در «چهارصد» (/اربعمائة) اصل منحصر دانسته شدند. این همان چیزی است که ما به عنوان «الأصول الأربعة» یاد می‌کنیم.

«اصل» چیست؟

تعاریف و تعابیر بزرگان در روشن ساختن مفهوم «اصل» مختلف است سید مهدی بحر العلوم (درگذشته به سال ۱۲۱۲ ه.ق.) گفته است:

«اصل در اصطلاح محدثان اصحاب ما، به معنای کتاب مورد اعتمادی است که از کتاب دیگر مترع نباشد...»^۱
عناية الله قهپائی گفته:

«... پس اصل، مجمع عبارات حیث - علیه السلام - است، و کتاب، هم آن و هم استدلال‌ها و استنباط‌های شرعی و عقلی را در بر می‌گیرد»^۲.
استاد ما، شیخ آقابزرگ طهرانی گفته است:

«اصل، عنوانی است که تنها بر بعضی کتاب‌های حدیث صادق است و کتاب بر همه کتب حدیث صدق می‌کند؛ از این رو می‌گویند: «له کتاب أصل» یا «له کتاب وله أصل» یا «قال فی کتاب أصله» یا «له کتاب و أصل». اطلاق «اصل» بر این بعضی به واسطه قراردادی نیست که از سوی علما صورت پذیرفته باشد، بلکه به خاطر معنای لغوی «اصل» است، زیرا اگر احادیث کتاب حدیث را مؤلف از امام - علیه السلام - شنیده باشد یا از کسی که از امام - علیه السلام - شنیده، شنیده باشد، و ازین راه گردآورده باشد، ظهور این احادیث در عالم کتابت توسط گردآورنده آنها، ظهوری اصلی و بدوی و ارتجالی بوده و به وجود کتابت دیگری وابسته نبوده است؛ از این رو به این کتاب‌ها «اصل» گفته می‌شود»^۳.

شیخ عبدالله مامقانی گفته است:

«گویا بعض هم‌روزگاران ما - رجوع همه این اقوال را به یک امر دانسته‌اند و حاصل

۱ - تنقیح المقال، ۱/ ۴۶۴.

۲ - مجمع الرجال، ۹/ ۱.

۳ - الذریعة، ۲/ ۱۲۶.

را این دانسته‌اند که «اصل» مجمع اخبار و آثار گردآوری شده برای ضبط و حفظ از نابودی به خاطر فراموشی و مثل آن... است.^۱

این بخشی است از تعاریفی که بزرگان یاد کرده‌اند و درست‌ترین وصف درباره‌ی این تعاریف، سخن سید محسن امین است که پس از پرداختن به شماری از آنها می‌گوید: «و اینها همه حدس و تخمین است».^۲

وجه سخن سید محسن امین، آنست که این تعاریف مستند به بررسی متون اصول موجود در روزگار ما نیستند و از دیدگاه تاریخی این اصطلاح تنها در کتاب‌های علمای شیعه در سده پنجم هجری و پسینیان ایشان، و به تعبیر دقیق‌تر در کتاب‌های سه تن، آمده است. آن سه تن عبارتند از:

۱- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (درگذشته به سال ۴۱۳ ه.ق.).

۲- شیخ ابوالعباس نجاشی (درگذشته به سال ۴۵۰ ه.ق.).

۳- شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (درگذشته به سال ۴۶۰ ه.ق.).

چه، با تتبع در دو فهرست طوسی و نجاشی معلوم می‌شود «اصل» عنوان مستقلی است که تنها بر بعضی کتاب‌های حدیثی، و نه جز آنها، اطلاق می‌گردد. چه بسا در آغاز استعمال، از مفهوم لغوی کلمه «اصل» بهره می‌برده‌اند، ولی پس از آن مفهوم اصطلاحی یافته است. برای استدلال بر این سخن، به یاد کرد سه گفتار شیخ طوسی در این باب بسنده می‌کنیم.

۱- در مقدمه گفته است: «فأنتی لما رأیت جماعة من شیوخ طائفتنا من أصحاب الحدیث عملوا فهرست کتب اصحابنا... و لم يتعرض أحد منهم باستیفاء جمیعہ الا ما قصده أبوالحسین أحمد بن الحسین بن عبید الله (الغضائری) فأثمه عمل کتابین أحدهما ذکر فیہ المصنّفات و الآخر ذکر فیہ الأصول...».^۳

۲- در ترجمه احمد بن محمد السیرافی گفته است: «له کتب فی الفقه علی ترتیب الأصول».^۴

۱- مقیاس الهدایة، ص ۹۱.

۲- اعیان الشیعة، ۴۹/۱.

۳- الفهرست، ص ۲۴.

۴- الفهرست، ص ۶۱؛ در معالم العلماء، ص ۲۲ هم چنین است.

۳- در ترجمه بندگان بن محمد بن عبدالله گفته است: «له كتب منها كتاب الطهارة، كتاب الصلوة، كتاب الصوم، كتاب الحج، كتاب الزكاة و غيرها على نسق الأصول».^۱
 شیخ طوسی، اگرچه بارها از «اصل» یاد نموده است، در هیچ جای کتابش تعریفی برای مفهوم «اصل» نمی یابیم. همروزرگاران وی نیز چنین اند.

حال، آیا تعاریف پیشگفته، مفهوم «اصل» را تبیین می کند؟ من معتقدم تعاریف یاد شده - همان طور که سید محسن امین به صراحت گفته - همگی ناشی از حدس و تخمین هستند.

در مورد تعریف نخست، باید گفت ما هیچ تصریحی از پیشینیان نیافته ایم که «اصل» کتاب مورد اعتماد باشد، بلکه تصریح ایشان به ضعف مؤلفی که از اصحاب اصول است در دست هست؛ مثل علی بن حمزة البطائنی که شیخ طوسی در کتاب الغیبة روایت نموده امام رضا - علیه السلام - او را لعن کرده اند.^۲ همچنین افرادی که در حق ایشان توثیق وارد نشده است، بسیارند.

در نقد تعریف دوم گفتنی است عین بعضی از نسخه هایی که طوسی و نجاشی به عنوان «کتاب» وصف کرده اند در دست است و هیچ استدلال یا استنباط شرعی یا عقلی در آنها نمی یابیم، بل تنها مشتمل بر احادیث مروی از ائمه - علیهم السلام - هستند.

اما آنچه در تعریف سوم یاد شد، حتی اگر درباره مفهوم لغوی اصل درست باشد، درخور نقد است، زیرا ما از سده پنجم هجری و به ویژه نزد شیخ طوسی و نجاشی آشکارا «اصل» را یک اصطلاح می یابیم، پس چگونه ممکن است یک قرارداد حادث نباشد.

از این جا درمی یابیم که این تعاریف، مستند به ظن و تخمین هستند، بلکه می سزد بگوییم: ایشان برای مفهوم «اصل»، قرارداد و اصطلاح تازه ای به کار برده اند و این نظر ویژه ایشان است.

پس فرق میان «اصل» و «کتاب» در اصطلاح متقدمان، چه بوده است؟ نمی توانیم بگوییم فرق «اصل» و «کتاب» در شخصیت مؤلف بوده است؛ زیرا می بینیم اثری از یک مؤلف «اصل» نامیده شده و به اثر دیگری از همو «کتاب» گفته شده است. از این شمارند:

۱ - الفهرست، ص ۶۶؛ در معالم العلماء، ص ۲۹ نیز این گونه است.

۲ - رجوع کنید به: الفهرست، ص ۱۲۲.

۱- اسمعیل بن مهران بن محمد بن أبی نصر السکونی؛ که شیخ طوسی گفته است: «صنّف مصنّفات کثیرة منها کتاب الملاحم و کتاب ثواب القرآن و کتاب خطب امیر المؤمنین»، سپس اسنادش را یاد کرده و گفته: «و له اصل أخبرنا به عدّة من أصحابنا...»^۱

۲- زکّار بن یحیی الواسطی. شیخ طوسی گفته است: «له کتاب الفضائل و له أصل»^۲. نیز نمی‌توانیم بگوییم تفاوت در این بوده که از خود معصومان - علیهم السلام - و نه از روی کتاب دیگر، روایت کرده باشند، زیرا که شماری از این گونه آثار را می‌بینیم که «کتاب» گفته شده‌اند، نه اصل. از مشهورترین آنها کتاب سلیم بن قیس الهمدانی است - چنان که خواهد آمد.

و همچنین نمی‌توانیم بگوییم تفاوت در مطلق روایت از امام صادق - علیه السلام - خواه به سماع و خواه به غیر سماع بوده است؛ زیرا در میان اصحاب آن حضرت و کسانی که از آن بزرگوار روایت کرده‌اند، کسانی را می‌یابیم که مؤلفاتشان «کتاب» خوانده شده است، نه «اصل». از این شمارند:

- ۱- لیث المرادی أبوبصیر.^۳
- ۲- محمد بن النعمان الأحول (مؤمن الطّاق).^۴

آنچه من درمی‌یابم این است که «اصل» غالباً اثری است از نگارش‌های راویان امام صادق - علیه السلام - که دربردارنده احادیثی باشد که از آن حضرت سماعاً روایت می‌کنند. «الأصل» هو «الحاوی للحديث المروى سماعاً عن الإمام الصادق غالباً من تألیف رواه - علیه السلام». و شخصیت راوی یا موضوع روایت، در مفهوم «اصل» دخالتی ندارد.

«اصول» منحصر به عصر امام صادق - علیه السلام - و اواخر عصر پدر بزرگوارشان، امام باقر - علیه السلام - و اوایل عصر فرزند برومندشان، امام کاظم - علیه السلام - می‌باشند؛ و از این رو، ما لفظ «غالباً» را به کار بردیم.

۱ - الفهرست، ص ۳۴ و ۳۷.

۲ - الفهرست، ص ۱۰۱.

۳ - الفهرست، ص ۱۵۶.

۴ - الفهرست، ص ۱۵۸.

- در این ادعا، ما بر این امور تکیه داریم:
- ۱- گفتارهای برخی قدما، مبنی بر این که اصحاب اصول در عصر امام صادق - علیه السلام - بوده‌اند.
 - ۲- این که آن شمار از اصحاب اصول که شیخ طوسی و نجاشی برشمرده‌اند، غالباً از اصحاب امام صادق - علیه السلام - هستند.
 - ۳- پژوهش در اصول موجود.
- اینک به توضیح این امور می‌پردازیم.

گفتارهای متقدمان

می‌بینیم که جمعی از متقدمان می‌گویند «اصول» در عصر امام صادق - علیه السلام - تألیف شده، و احادیث وارد شده در آنها را مؤلفان اصول، خود، از امام - علیه السلام - شنیده‌اند.

شیخ امین الاسلام طبرسی (درگذشته به سال ۵۴۸ ه.ق.) در اعلام الوری گفته است: «روی عن الإمام الصادق - علیه السلام - من مشهوری أهل العلم أربعة آلاف و صنف من جواباته فی المسائل أربع مئة کتاب تسمى الأصول رواها اصحابه و أصحاب ابنه موسی کاظم - علیه السلام -».

یعنی: چهار هزار تن از نامداران اهل علم از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند و از پاسخ‌های آن حضرت در مسایل [گوناگون]، چهار صد کتاب ساخته‌اند که «اصول» نامیده می‌شود. این چهار صد کتاب را اصحاب آن حضرت و اصحاب فرزندش امام موسی کاظم - علیهما السلام - روایت کرده‌اند.

شهید اول (شهادت یافته به سال ۷۸۹ ه.ق.) در الذکری گفته است: «کتبت من أجوبة الامام الصادق - علیه السلام - أربعمأة مصنف لأربعمأة مصنف و دون من رجاله المعروفین أربعة آلاف رجل».

یعنی: از پاسخ‌های امام صادق - علیه السلام - چهار صد تصنیف به دست چهار صد تصنیفگر پدید آمده، و از اصحاب معروف آن حضرت، نام چهار هزار تن به ثبت رسیده است.

محقق حلی (در گذشته به سال ۶۷۶ ه.ق.) در المعبر گفته است:

«کتبت من أجوبة مسائل جعفر بن محمد أربعاً مصنف لأربعاً مصنف سموها أصولاً».

یعنی: از پاسخ‌هایی که حضرت امام صادق - علیه السلام - به مسایل داده‌اند، چهار صد تصنیفگر چهار صد تصنیف پدید آورده‌اند که آنها را «اصول» نامیده‌اند.

شیخ حسین بن عبدالصمد در الذریعة گفته است:

«قد كتبت من أجوبة مسائل الإمام الصادق فقط أربعاً مصنف لأربعاً مصنف تسمى الأصول في أنواع العلوم».

یعنی: تنها از پاسخ‌هایی که حضرت امام صادق - علیه السلام - به مسایل داده‌اند، چهار صد تصنیفگر در دانش‌های گوناگون پدید آورده‌اند که «اصول» نامیده می‌شود. بدین گفتارها بسنده می‌کنیم و در این جا از آوردن سخنان مانده بدین‌ها - که بعضاً در طول گفتار ما یاد کرده خواهند شد - چشم می‌پوشیم.

اصحاب اصول

بیشترین آنان را که شیخ طوسی و نجاشی صاحب «أصل» شمرده‌اند، اصحاب رجال و تراجم به تصریح از اصحاب امام صادق - علیه السلام - دانسته‌اند، جز قلیلی که در تراجم ایشان از صحبت و روایتشان از امام صادق - علیه السلام - یاد نشده است. ما نام کسانی را که طوسی و نجاشی بر شمرده‌اند، (باعد و صفحه) یاد می‌کنیم و با نشان پرسش (؟) کسانی را که صحبت ایشان با امام صادق - علیه السلام - دانسته نیست، ممتاز می‌سازیم. انساب و القاب را نیز در میان کمانکان: () تکمیل می‌کنیم. ایشان عبارتند از:

۱- آدم بن الحسین الثخاس الکوفی.^۱

۲- آدم بن المتوکل ابوالحسین بیاع اللؤلؤ الکوفی.^۲

- ۳- أبان بن تغلب.^۱
- ۴- ابراهيم بن أبى البلاد (يحيى بن سليم).^۲
- ۵- ابراهيم بن عثمان أبو أيوب الخراز (الكوفى).^۳
- ۶- ابراهيم بن عمر (عمير) اليمانى الصنعانى.^۴
- ۷- ابراهيم بن مسلم بن هلال الضرير الكوفى ذكره شيوخنا فى أصحاب الأصول (؟).^۵
- ۸- ابراهيم بن مهزم الأسدى.^۶
- ۹- ابراهيم بن يحيى (؟).^۷
- ۱۰- أحمد بن الحسين بن سعيد بن عثمان القرشى له كتاب التّوادر و من أصحابنا من عدّة فى جملة الأصول (؟).^۸
- ۱۱- أديم بن الحر الجعفى الكوفى.^۹
- ۱۲- أسباط بن سالم يباع الزطى.^{۱۰}
- ۱۳- اسحاق بن جرير (بن يزيد البجلي الكوفى).^{۱۱}
- ۱۴- اسحاق بن عمار الساباطى.^{۱۲}
- ۱۵- اسماعيل بن بكير (الكوفى).^{۱۳}
- ۱۶- اسماعيل بن جابر.^{۱۴}

مرکز تحقیقات و ترویج علوم اسلامی

- ۱- الفهرست، ص ۴۲؛ معالم العلماء، ص ۲۷.
- ۲- الفهرست، ص ۳۲؛ المعالم، ص ۶.
- ۳- الفهرست، ص ۳۱؛ معالم العلماء، ص ۶.
- ۴- الفهرست، ص ۳۲؛ معالم العلماء، ص ۶.
- ۵- النجاشى، ص ۲۰.
- ۶- الفهرست، ص ۳۲؛ معالم العلماء، ص ۵.
- ۷- الفهرست، ص ۳۲؛ معالم العلماء، ص ۶.
- ۸- النجاشى، ص ۵؛ معالم العلماء، ص ۱۵.
- ۹- النجاشى، ص ۸۳.
- ۱۰- النجاشى؛ معالم العلماء، ص ۲۸.
- ۱۱- الفهرست، ص ۳۹؛ معالم العلماء، ص ۲۶.
- ۱۲- الفهرست، ص ۳۹؛ معالم العلماء، ص ۲۶.
- ۱۳- الفهرست ص ۳۷؛ معالم العلماء، ص ۱۰.
- ۱۴- معالم العلماء، ص ۱۰.

۱۷- اسماعیل بن دینار.^۱

۱۸- اسماعیل بن عثمان بن أبان (؟).^۲

۱۹- اسماعیل بن عمار.^۳

۲۰- اسماعیل بن محمد (القمی ظ) (؟).^۴

۲۱- اسماعیل بن مهران بن محمد بن أبی نصر السکونی،^۵ شیخ طوسی، در دو جای

مختلف از او یاد کرده لیک قهپائی به اتحاد این دو جزم نموده است.

۲۲- آیوب بن الحر الجعفی، معروف به «أخی آدم».^۶

۲۳- بشر (بشیر) بن مسلمة (الکوفی أبو صدقة).^۷

۲۴- بشار بن یسار (الضبیعی الکوفی).^۸

۲۵- بکر بن محمد الأزدی (ابو محمد الغامدی).^۹

۲۶- جابر بن یزید الجعفی.^{۱۰}

۲۷- جمیل بن دراج (النخعی).^{۱۱}

۲۸- جمیل بن صالح (الکوفی).^{۱۲}

۲۹- حارث بن الأخول (؟).^{۱۳}

۳۰- حبیب الخثعمی (الأحول).^{۱۴}

۱- الفهرست، ص ۳۸؛ معالم العلماء، ص ۱۰.

۲- الفهرست؛ ص ۳۸؛ معالم العلماء، ص ۱۰.

۳- معالم العلماء، ص ۱۰.

۴- الفهرست، ص ۳۸؛ معالم العلماء، ص ۹.

۵- الفهرست، ۳۴؛ معالم العلماء، ص ۱۰.

۶- النجاشی، ص ۸۰.

۷- الفهرست، ص ۶۴؛ معالم العلماء، ص ۲۸.

۸- الفهرست، ۶۴؛ معالم العلماء، ص ۲۹.

۹- الفهرست، ص ۶۴؛ معالم العلماء، ص ۲۸.

۱۰- الفهرست، ص ۷۰؛ معالم العلماء، ص ۳۲.

۱۱- النجاشی، ص ۶۹؛ معالم العلماء، ص ۳۲.

۱۲- النجاشی، ص ۶۹؛ معالم العلماء، ص ۳۲.

۱۳- الفهرست، ص ۸۹؛ المعالم، ۴۴.

۱۴- الفهرست، ص ۸۹؛ المعالم، ۴۴.

- ۳۱ - حریر بن عبدالله السجستانی.^۱
 ۳۲ - الحسن الرباطی.^۲
 ۳۳ - الحسن بن زیاد العطار.^۳
 ۳۴ - الحسن بن صالح بن حی (الأحول).^۴
 ۳۵ - الحسن بن موسی (الحناط الکوفی).^۵
 ۳۶ - الحسین بن أبی العلاء (الخفاف الزنجی)؛ شیخ طوسی گفته: «له کتاب يعد فی
 الأصول»^۶ و همچنین ابن شهر آشوب.^۷
 ۳۷ - الحسین بن أبی غندر (الکوفی).^۸
 ۳۸ - حفص بن البختری (البغدادی).^۹
 ۳۹ - حفص بن سالم (الحناط).^{۱۰}
 ۴۰ - حفص بن سوقة (العمری).^{۱۱}
 ۴۱ - الحكم الأعمی.^{۱۲}
 ۴۲ - الحكم بن أيمن (?).^{۱۳}
 ۴۳ - حمید بن زیاد النینوی (در گذشته به سال ۳۱۳ ه.ق).^{۱۴}
 ۴۴ - حمید بن المثنی العجلی.^{۱۵}

- ۱ - الفهرست، ص ۸۷.
 ۲ - الفهرست، ص ۷۴؛ معالم العلماء، ص ۳۵.
 ۳ - معالم العلماء، ص ۳۴.
 ۴ - الفهرست، ص ۷۵؛ معالم العلماء، ص ۳۴.
 ۵ - الفهرست، ص ۷۴؛ معالم العلماء، ص ۳۴.
 ۶ - الفهرست، ص ۷۹.
 ۷ - معالم العلماء، ص ۳۸.
 ۸ - الفهرست، ص ۸۴؛ المعالم، ص ۴۱.
 ۹ - الفهرست، ص ۷۸؛ المعالم، ص ۴۳.
 ۱۰ - الفهرست، ص ۸۴.
 ۱۱ - الفهرست، ص ۸۷؛ المعالم، ص ۴۳.
 ۱۲ - الفهرست، ص ۸۷.
 ۱۳ - الفهرست، ص ۸۷.
 ۱۴ - معالم العلماء، ص ۴۳.
 ۱۵ - الفهرست، ص ۸۵.

- ۴۵- خالد بن أبی اسماعیل (الکوفی).^۱
 ۴۶- خالد بن صبیح (نصیح) (الکوفی).^۲
 ۴۷- داود بن زربی (الخندقی البندار).^۳
 ۴۸- داود بن کثیر الرقی (چنان که در نسخه‌ای آمده).^۴
 ۴۹- ذریح المحاربی.^۵
 ۵۰- ربیع بن عبدالله (الهدلی البصری).^۶
 ۵۱- ربیع الأصم (۴).^۷
 ۵۲- رفاعه بن موسی (الأسدی).^۸
 ۵۳- زرعة بن محمد الحضرمی.^۹
 ۵۴- زکار بن یحیی الواسطی (الهمدانی).^{۱۰}
 ۵۵- زیاد بن منذر (أبو الجارود).^{۱۱}
 ۵۶- زید الزرادی.^{۱۲}
 ۵۷- زید النرسی.^{۱۳}
 ۵۸- سعدان بن مسلم العامری (الکوفی).^{۱۴}
 ۵۹- سعد بن أبی خلف (الذّام الزهری).^{۱۵}



- ۱- الفهرست، ص ۹۲؛ المعالم، ص ۴۶.
 ۲- الفهرست، ص ۹۱؛ المعالم، ص ۴۶.
 ۳- الفهرست، ص ۹۳؛ معالم العلماء، ص ۴۸.
 ۴- الفهرست، ص ۹۳؛ معالم العلماء، ص ۴۷.
 ۵- الفهرست، ص ۹۵؛ معالم العلماء، ص ۴۹.
 ۶- الفهرست، ص ۹۶؛ معالم العلماء، ص ۵۰.
 ۷- الفهرست، ص ۹۵؛ معالم العلماء، ص ۵۰.
 ۸- معالم العلماء، ص ۵۰.
 ۹- الفهرست، ص ۱۰۰.
 ۱۰- الفهرست، ص ۱۰۱.
 ۱۱- الفهرست، ص ۹۸.
 ۱۲- الفهرست، ص ۹۷؛ المعالم، ص ۵۱.
 ۱۳- الفهرست، ص ۹۷؛ المعالم، ص ۵۱.
 ۱۴- الفهرست، ص ۱۹۵؛ المعالم، ص ۵۷.
 ۱۵- الفهرست، ص ۱۰۲؛ المعالم، ص ۵۵.

- ٦٠ - سعد بن طریف الاسکاف (الحنظلی).^١
 ٦١ - سعید (عبدالرحمن) الأعرج.^٢
 ٦٢ - سعید بن غزوان (الأسدی).^٣
 ٦٣ - سعید بن مسلمة (الكوفی).^٤
 ٦٤ - سعید بن یسار الضبعی.^٥
 ٦٥ - سفیان بن صالح (؟).^٦
 ٦٦ - شعيب بن أعين الحدّاد (الكوفی).^٧
 ٦٧ - شعيب (بن يعقوب) العرقوفی.^٨
 ٦٨ - شهاب بن عبد ربّه (الأسدی الصیرفی).^٩
 ٦٩ - صالح بن رزین (الكوفی).^{١٠}
 ٧٠ - عبدالله الصیرفی (الكوفی).^{١١}
 ٧١ - عبد الله الهيثم (الكوفی).^{١٢}
 ٧٢ - علی بن أبی حمزة (سالم) البطائنی.^{١٣}
 ٧٣ - علی بن أسباط الیکوفی (الکندی).^{١٤}
 ٧٤ - علی بن رثاب الکوفی.^{١٥}

میتوز علوم اسلامی

- ١ - معالم العلماء، ٥٥.
 ٢ - الفهرست، ص ١٠٣؛ المعالم، ص ٥٥.
 ٣ - الفهرست، ص ١٠٣؛ المعالم، ص ٥٥.
 ٤ - الفهرست، ص ١٠٣؛ المعالم، ص ٥٥.
 ٥ - الفهرست، ص ١٠٢؛ المعالم، ص ٥٥.
 ٦ - الفهرست، ص ١٠٧؛ المعالم، ص ٥٨.
 ٧ - الفهرست، ص ١٠٨؛ المعالم، ص ٥٩.
 ٨ - الفهرست، ص ١٠٨؛ المعالم، ص ٥٨.
 ٩ - الفهرست، ص ١٠٩؛ المعالم، ص ٥٩.
 ١٠ - الفهرست، ص ١١٠؛ المعالم، ص ٦٠.
 ١١ - النجاشی، ص ١٦٨.
 ١٢ - النجاشی، ص ١٦٨.
 ١٣ - الفهرست، ص ١٢٢.
 ١٤ - الفهرست، ص ١١٦؛ المعالم، ص ٦٣.
 ١٥ - الفهرست، ص ١١٣؛ المعالم، ص ٦٢.

۷۵- هشام بن الحكم.^۱

۷۶- هشام بن سالم (الجوالیقی الجعفی).^۲

۷۷- وهب بن عبد ربه (الأسدی).^۳

۷۸- ابو محمد الخراز (نام وی دانسته نیست).^۴

در میان اینان کسانی هستند که صاحب اصول متعدّدند. شیخ طوسی در شرح حال حریر بن عبدالله السجستانی گفته است: «له کتاب منها کتاب الصلوة، کتاب الزکاة، کتاب الصیام، کتاب النوادر، تعدّ کلّها فی الأصول».^۵

همین سخن در معالم العلماء (۴۴) در سرگذشت حفص بن عبدالله السجستانی آمده و من قویاً گمان می‌کنم که کلمه «حفص» در آن تصحیفی از کلمه «حریر» باشد. نیز می‌پندارم این که ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۴۳) درباره حمید بن زیاد النینوی (درگذشته به سال ۱۳۱۳ هـ.ق.) می‌گوید: «ان له أصل» ناشی از عبارتی باشد که شیخ طوسی در الفهرست در سرگذشت این مرد آورده: «روی الأصول أکثرها».^۶

این نص پسین گفته، در سرگذشت أحمد بن هلال العبرتائی (درگذشته به سال ۲۶۷ هـ.ق.) این گونه آمده: «وقد روی أكثر أصول أصحابنا».^۷

گفتنی است درباره برخی اصول هم تنها اشاره‌ای گذرا آمده است؛ چنان که شیخ طوسی درباره آل زرارة بن أعین (درگذشته به سال ۱۵۰ هـ.ق.) گفته است که «لهم روایات كثيرة و أصول و تصانیف».^۸ این جمله را به هر معنا که تفسیر کنیم و هر قدر هم اختلاف نسخ و سقط را در آن تخمین بزنیم، باز پژوهنده متتبّع مطمئن می‌شود که در دو فهرست طوسی و نجاشی قطعاً بیش از یکصد اصل از اصول احادیث شیعه ذکر نگردیده است.

۱- الفهرست، ص ۲۰۳.

۲- الفهرست، ص ۲۰۳؛ المعالم، ص ۱۲۷.

۳- معالم العلماء، ص ۱۲۷.

۴- الفهرست، ص ۲۱۹؛ المعالم، ص ۱۳۵.

۵- الفهرست، ص ۸۸.

۶- الفهرست، ص ۸۵.

۷- معالم العلماء، ص ۲۱.

۸- الفهرست، ص ۱۰۰.

بررسی اصول

امروز روشن ساختن مفهوم اصطلاحی «کتاب» از طریق مراجعه به «اصل»ها و «کتاب»های موجود، امکان‌پذیر است و ما به یاد کرد دو نمونه از آنها بسنده می‌کنیم:

۱- کتاب الذیات فراهم آورده ظریف بن ناصح.

شیخ طوسی در الفهرست (۱۱۲) آن را و اسناد خویش را به آن یاد کرده و شیخ صدوق خویش، یعنی (کتاب) من لایحضره الفقیه، آورده است.^۱

در این جا آغاز کتاب را می‌آوریم:

صدوق در باب دیت جوارح و مفاصل انسان گفته است: روی الحسن بن علی بن فضال عن ظریف بن ناصح عن عبدالله بن أیوب قال حدثنی حسین الرواسی عن ابن أبی عمر الطیب قال: عرضت هذه الرواية على أبي عبدالله - عليه السلام - فقال: نعم هي حقّ وقد كان أمير المؤمنين - عليه السلام - يأمر عمّاله بذلك قد أفتی - عليه السلام - فی کل عظم له من فريضة مسمأة إذا كسر فجبر على غير عثم و لا عیب جعل فريضة الذية ستة اجزاء...^۲

می‌بینید که طیب یاد شده این روایت را بر امام صادق - عليه السلام - عرضه کرده و با این همه شیخ طوسی - که به استیفای مصنفات پرداخته - آن را از «اصول» به شمار نیاورده است؛ چرا که در «اصل»، سماع مؤلف از امام صادق - عليه السلام - معتبر است، و این شرط در این جا حاصل نگردیده، بلکه تنها روایت بر امام - عليه السلام - عرضه شده است. متأخران در اینجا اشتباهی کرده و پنداشته‌اند که این عرضه کردن، «اصل» بودن را ثابت می‌کند؛ از این رو آن را جزو اصول شمرده‌اند. لیک - چنان که می‌بینید - این تعبیر، در جایی که شیخ طوسی و نجاشی و هم‌روزگاران‌شان این اثر را از «اصول» نشمرده‌اند، پذیرفتنی نیست. حتی اگر «اصل» بودن آن را بپذیریم، باید آن را طیب یاد شده نسبت دهیم، و نه «ظریف» که در سند روایت است.

۲- أصل زید النرسی.

شیخ طوسی در الفهرست (۹۷) آن را یاد کرده و نسخه موجود فعلی پنجاه حدیث در بر دارد که وی بیست حدیث از این پنجاه حدیث را از امام صادق - عليه السلام - سماع و یا

از روی مشاهده از آن حضرت حکایت کرده است. دوازده حدیث دیگر از همین گونه ولی از فرزند ایشان، امام کاظم - علیه السلام - می باشد. باقی احادیث نیز با یک واسطه ولی از همین گونه اند.

در این جا به یادکرد دو حدیث از آن بسنده می کنیم:

حدیث نخست:

«حدَّثنا الشيخ أبو محمد هرون بن موسى بن أحمد التلعكبري أئمة الله تعالى قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال: حدثنا جعفر بن عبد الله العلوي أبو عبد الله المحمدي قال: حدثنا محمد بن أبي عمير عن زيد النرسي عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: سمعته يقول: إذا كان يوم الجمعة و يومى العیدین أمر الله رضوان خازن الجنان أن ينادى فى أرواح المؤمنين و هم فى عرصات الجنان ان الله قد اذن لكم بالزيارة الى اهل بيكم...».

حدیث باز پسین:

«زيد قال: حدَّثني أبو بصير عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: ما زالت الخمر فى علم الله و عند الله حراماً و انه لا يبعث نبياً و لا يرسل رسولاً الا و يجعل فى شريعته تحريم الخمر و ما حرم الله حراماً فأحله من بعد الا للمضطر و لا أحل الله حلالاً قط ثم حرمه. ثم كتاب زيد النرسي».

پس روشن شد که «النرسي» در اصل خود به سماع و مشاهده از امام صادق و فرزندشان، امام کاظم - علیهما السلام - روایت می کند و از پدرشان، امام باقر - علیه السلام - به یک واسطه روایت می نماید.

بر این بنیاد این صحیح است که گفتیم: «اصل» غالباً اثری است از نگارش های راویان امام صادق - علیه السلام - که در بردارنده احادیثی باشد که از آن حضرت سماعاً روایت می کنند.

وحید بهبهانی (در گذشته به سال ۱۴۰۸ ه. ق.) می گوید: «الأصل هو الكتاب الذى جمع فيه مصنفه الأحاديث التى رواها عن المعصوم أو عن الروای و الكتاب و المصنف لو كان فيهما حديث معتمد لكان مأخوذاً من الأصل غالباً... و انما قیدنا بالغالب لانه ربما كان

بعض الروایات یصل معننا ولا یؤخذ من أصل و بوجود مثل هذا فيه لا یصیر أصلاً^۱.
این اقرب تعریفات است به «اصل»؛ و اگر «رواها عن المعصوم» را به «روی اغلبها عن الصادق [علیه السلام] سماعاً» بدل کنیم، تعریف تام می‌گردد.

عصر تألیف

آرای موجود دربارهٔ عصر تألیف، بسیار اختلاف دارند و این اختلاف در حقیقت از تعریف‌هایی که برای مفهوم «اصل» اختیار کرده‌اند، سرچشمه می‌گیرد.
برخی هیچ متعرض عصر تألیف نمی‌شوند، مانند شهید ثانی (شهادت یافته به سال ۹۶۵ ه. ق.) که در شرح الدرّایه می‌گوید: «استقر أمر المتقدمین علی أربعمأة مصنف لأربعمأة مصنف ستموها اصولاً فکان علیهم اعتمادهم».

در مقابل، گفتارهایی هم هست که به زمان تألیف تصریح می‌کند.^۲
این گفتارها را می‌توان در دو قول خلاصه کرد:

نخست آن که زمان تألیف، عصر امام صادق - علیه السلام - بوده و البتّه از فرزند ایشان، امام کاظم - علیه السلام - هم روایت کرده‌اند. تفصیل این مطلب پیش از این آمد.
دوم آن که زمان تألیف، عصر [ظهور] ائمه - علیهم السلام - بوده است، از امام علی - علیه السلام - تا زمان امام عسکری - علیه السلام. شیخ مفید و سیّد محسن امین و شیخ طهرانی همه بدین قول گرویده‌اند.

شیخ مفید (درگذشته به سال ۴۱۲ ه. ق.) گفته است: «امامیه از عهد امیرالمؤمنان - علیه السلام - تا زمان امام عسکری - علیه السلام - چهارصد کتاب تصنیف کردند که اصول نامیده می‌شود».

سیّد محسن امین گفته است: «قدمای شیعه اثناعشریه که معاصر ائمه - علیهم السلام - بوده‌اند، از عهد امیر مؤمنان - علیه السلام - تا عهد امام ابو محمد حسن عسکری - علیه السلام - در مدّتی قریب به دویست و پنجاه سال، افزون بر شش هزار و ششصد کتاب شامل احادیث مروی از طریق اهل بیت - علیهم السلام - که از مدینهٔ علیم نبوی بهره می‌یافت،

تصنیف کردند، در علوم دین، از اصول اعتقاد و تفسیر و فقه و مواعظ و آداب و اعمال سنه و مانند آن. در میان این شش هزار و ششصد کتاب، چهار صد کتاب برتری یافته و به نام «الأصول الاربعمأة» شناخته آمده است.^۱

استاد ما، شیخ طهرانی، گفته است: «در کتاب‌های رجالی ما تاریخ دقیق تألیف این اصول و نیز تاریخ روشن درگذشت اصحاب اصول، نیامده است، ولی ما به اجمال و تقریب از آن اطلاع داریم... آری، آنچه به قطع و یقین می‌دانیم این است که هیچیک از این اصول، پیش از روزگار امیرمؤمنان - علیه السلام - و یا پس از عصر امام عسکری - علیه السلام - تألیف نشده‌اند، زیرا مقتضای «اصل» محسوب شدنشان، تألیف آنها در روزگاران پیشوایان معصوم - علیهم السلام - است.»^۲

از آنچه در تعریف «اصل» گفتیم پیداست که این اقوال مبنی بر تعریف حدسی و تخمینی ایشان از «اصل» و به بیان روشن‌تر مبنی بر چیزی است که درباره مفهوم اصل بر آن همداستان شده‌اند. لیک ما، با نظر به بررسی اصول موجود، و شواهد بیرونی پیشگفته، نتیجه گرفتیم که تاریخ تألیف تنها عصر امام صادق - علیه السلام - و زمان متصل به این عصر بوده است.

بنابر این نزدیک‌ترین قول به واقع امر چنین چیزی است که محقق داماد (در گذشته به سال ۱۰۴۰ ه. ق.) بدان گرویده و گفته است: «مشهور آنست که اصول، چهارصد تصنیف‌اند از چهار صد تصنیفگر از اصحاب ابوعبدالله صادق - علیه السلام - بلکه در بردارنده مجالس سماع و روایت از آن حضرت. البته اصحاب آن حضرت نزدیک به چهار هزار تن‌اند و کتب و مصنفاتشان بسیار است، لیک آنچه معتبر دانسته و بر آن تکیه کرده و به نام «اصول» یاد کرده‌اند، همین چهار صد تاست.»

اهمیت اصول

همداستانی در نامیدن چهار صد کتاب خاص به نام «اصول» حتماً برخاسته از مزیتی در این کتاب‌هاست که چنین نام و اصطلاحی را ایجاب نموده است، و گرنه جایی برای

۱ - اعیان الشیعة، ۵/۱.

۲ - الذریعة، ۱۳۰/۲.

اصطلاح و نام جدید (و جداگانه) نمی‌بود. جمعی از اعلام پاره‌ای از این مزایا را باز گفته‌اند:

شیخ طوسی گفته است که «بسیاری از مصنفان از اصحاب ما و اصحاب اصول به مذاهب فاسده گرویدند، هرچند کتب ایشان معتبر است»^۱ اعتبار کتاب‌های ایشان، همانا از جهت وثاقت مؤلفان این اصول است.

شیخ بهایی در مشرق الشمسین، از جمله آنچه موجب حکم قدمای اصحاب به صحت حدیث بوده است، می‌گوید:

«یکی، وجود آن حدیث است در بسیاری از اصول اربعه‌ای مشهور یا مکرر آمدن آن در یک اصل یا دو اصل با اسانید مختلفه متعدده، یا وجود آن در اصل یکی از اصحاب اجماع... و از مشایخ ما به ما رسیده است که شیوه اصحاب اصول این بوده که چون حدیثی را از یکی از ائمه - علیهم السلام - می‌شنیده‌اند، به ثبت کردن آن حدیث در اصول خویش مبادرت می‌نموده‌اند تا در اثر گذشت روزها بخشی از حدیث یا همه حدیث را فراموش نکنند».

محقق داماد در رواشح گفته است:

«گویند که شیوه اصحاب اصول این بوده که چون حدیثی را از یکی از ائمه - علیهم السلام - می‌شنیده‌اند، بدون تأخیر به ضبط آن در یکی از اصولشان مبادرت می‌نموده‌اند». استاد ما، علامه طهرانی، گفته:

«واضح است که احتمال خطا و غلط و سهو و نسیان و جز اینها در آن اصل که شفاهاً از امام (علیه السلام) یا از کسی که از ایشان شنیده، مسموع است، کمتر می‌باشد تا آن کتاب که از کتاب دیگری نقل شده باشد؛ چرا که در نقل از کتاب احتمالات بیشتری پیش می‌آید؛ بنابر این اطمینان به صدور عین الفاظ مندرج در اصول بیشتر و وثوق به آنها استوارتر است...»^۲.

سید محسن امین به خلاف این نظر گرویده و گفته است:

«کتاب از اصل مهم‌تر است، زیرا کتاب‌ها چهار هزار یا شش هزارند و اصول چهار

صدتا. خصوصیتی که اصول را ممتاز می‌سازد و یا زیادت گردآوری است یا این که اصحاب اصول از اعیان و شناختگان بوده‌اند یا...»^۱

حقیقت آن است که اگر کثرت عددی وجه تمایز باشد، «کتاب» به خاطر کثرت عددی‌اش مهم‌تر است، نه «اصل»؛ لیک دانستیم که کثرت عددی و شخصیت مؤلف وجه تمایز نیست و تنها وجه تمایز کیفیت روایت است، یعنی روایت شنیداری از امام صادق - علیه السلام - و این بدون شک مزیتی است برای «اصل».

قهپائی گفته است: «از خطبه نجاشی معلوم می‌شود که شخص از این جهت که «مصنّف» و «کتاب» داشته باشد بیشتر مورد مدح و ستایش قرار گرفته تا آن که صاحب «اصل» باشد...».

این برداشت، دور از واقع می‌باشد، زیرا نجاشی در مقام ردّ بر مخالفان بوده که شیعه را مورد انتقاد قرار داده و می‌گفته‌اند که ایشان نه سلف دارند و نه مصنّف. افزون این که اصطلاح و قرارداد مورد ادّعا، تنها در مورد «اصل» و «کتاب» است در سده پنجم؛ در مورد «مصنّف» و «جزء» قرارداد و اصطلاحی تازه برقرار نشده و اینها به همان معانی لغوی خود بوده‌اند؛ چنان که لفظ «اصل» و «کتاب» هم در عبارات قدمای پیش از سده پنجم، چنین بوده‌اند.

* * *